

Nimrooz-Interview of Hossein Mehri with Ahmad Ahrar

Vol. 14, No. 719, Friday, January 24, 2003

<http://www.nimrooz.com/html/719/dialog.htm#s91236>

سال چهاردهم - شماره ۷۱۹۸ - جمعه ۴ بهمن ماه ۱۳۸۱
گفتگوی حسین مهری با احمد احرار

امریکا با عراق و هیچکدام از کشورهای خاورمیانه در مورد نفت مشکلی ندارد، سلاحهای کشتار انبوه نیز بهانه است. هدف، چیزی بالاتر از اینهاست
عامل تأثیرگذار خارجی و عامل تأثیرپذیر داخلی، نظام کنونی ایران را بر سر دو راهی گزینش قرار خواهد داد



احرار

حسین مهری- با آقای احمد احرار روزنامه نگار و نویسنده و صاحب نظر در مسائل سیاسی گفتگو می کنم. آقای احرار، اوضاع عمومی در منطقه خاورمیانه بحرانی است و در حال حاضر همه جهانیان با نگرانی به تجمع نیروهای امریکایی در خلیج فارس و امکان حمله به عراق می نگرند. با وجود آن که صدام حسین به بازرسان سازمان ملل متحد اجازه بازرسی

زرادخانه‌های عراق را داده و یک گزارش دوازده هزار صفحه‌ای نیز راجع به تسلیحات عراق تسلیم شورای امنیت سازمان ملل کرده است باز آمریکائی‌ها دست بردار نیستند و نیروهای نظامی خود را برای حمله به عراق در خلیج فارس تقویت می‌کنند. این گفتگو را می‌خواهم از اینجا آغاز کنم که به نظر شما هدف از این لشگرکشی چیست. آیا آنطور که اظهار می‌شود امریکا در پی دست گذاشتن بر منابع نفتی خاورمیانه است. یا اینکه با پایان گرفتن جنگ سرد، دوره جدیدی از استعمار و سلطه‌طلبی جهانخوارانه در حال شکل گرفتن است؟

احمد احرار- نفت و گاز، بدون شک در تصمیم‌گیریهای سیاسی راجع به منطقه خاورمیانه تأثیر عمده دارد ولی به نظر بنده، نفت و گاز فقط یکی از عوامل و شاید یک عامل درجه دوم تحركات کنونی است. در سال ۱۹۹۰ وقتی با عملیات موسوم به «طوفان صحرا» اقدام نظامی علیه عراق صورت گرفت یکی از مفسران به طعنه این سؤال را مطرح کرد که اگر در کویت به جای نفت هویج تولید می‌شد آیا باز هم دلها این گونه برای مظلومیت کویت کباب می‌شد و چنین لشگرکشی عظیمی برای دفع تجاوز عراق انجام می‌گرفت. بدیهی است که چنین سئوالی جوابش منفی بود. در آن لشگرکشی، نفت محرک اصلی و شاید تنها عامل بود. اما در حال حاضر چنین مسئله‌ای مطرح نیست. امریکا در موضوع نفت نه با عراق مشکلی دارد و نه با هیچکدام از کشورهای خاورمیانه. من با دکتر پرویز مینا کارشناس بین‌المللی نفت صحبت کردم و ایشان هم عقیده داشت که همه این کشورها حاضرند برای کنار آمدن با امریکا هر امتیازی در معاملات نفتی برای امریکائیها قائل شوند، صرف نظر از اینکه امریکا صاحب پیشرفته‌ترین تکنولوژی و تجهیزات فنی برای حفاری استخراج نفت است و کشورهای مثل ایران و عراق، که صنایع نفتی آنها در جریان جنگ و بر اثر تحریم صدمه دیده و محتاج بازسازی و راه اندازی است راهی بهتر از روی آوردن به کمپانیهای امریکائی ندارند.

مسئله نئوکلینیالیسم هم مطرح نیست. چون دنیای قرن بیست و یکم بر عکس دنیای گذشته، مدارش بر جهانشمولی است. دنیا آنقدر در هم تنیده و به هم پیوسته است که از توسعه همکاریهای اقتصادی و سیاسی بین شمال و جنوب نفع بیشتری عاید می‌شود تا روابط استعماری.

هدف چیست

* در این صورت آیا برآستی احتمال وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق

علت این لشکرکشی و به طور کلی مبنای سیاستی است که حذف رژیم صدام حسین را هدف قرار داده است؟

- علت گمان نمی‌کنم، ولی بهانه چرا.

در گفتگویی که حدود یک سال پیش با هم داشتیم عرض کردم که بعضی حوادث در طول تاریخ نقطه عطف و منشاء تحولات عظیم در عرصه روابط بین الملل بوده اند. فرو ریختن دیوار برلن، یکی از این حوادث بود و دیدیم که در پی آن حادثه، چه تحولات بزرگی در جهان رخ داد. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به نوبه خود رویداد دیگری بود که فصل تازه‌ای در تاریخ جهان گشود.

همانطور که در تحولات تاریخ طبیعی، در دورانه‌های مختلف زمین‌شناسی، در پی یخبندانهای بزرگ یا بر اثر خشکسالی‌ها و امثال آن، حیوانات یا گیاهانی از بین می‌روند و حیوانات و گیاهان باقی می‌مانند که قادر باشند خودشان را با شرایط محیط زیست تطبیق دهند، در تحولات تاریخ سیاسی هم این حکم نافذ است. کشورهایی می‌توانند طوفان را از سر بگذرانند و دوام کنند که قدرت انطباق با اوضاع و احوال و شرایط زیست محیطی دوران جدید را داشته باشند.

در اروپای شرقی و آسیای مرکزی، ما شاهد بودیم که پس از خاتمه جنگ سرد چگونه مرزهای سیاسی و جغرافیایی تغییر کرد. در همسایگی خودمان، تغییر بنیانی اوضاع را در افغانستان ناظر و شاهد بودیم. حالا نوبت عراق است. عراق یا باید از درون تغییر کند و خو را با ژئوپولیتیک جدید منطقه تطبیق دهد- که این بهترین و کم‌ضررتترین راه از سرگذراندن بحران هم برای عراق و هم برای منطقه است- یا تغییر از طرف نیروهای خارجی به آن تحمیل می‌شود. اما تمرکز اینهمه نیرو در خلیج فارس، این طور که استنباط می‌شود، تنها برای تغییر اوضاع در عراق نیست. تحولات به احتمال زیاد دامنه وسیعتری خواهد داشت و دامان کشورهای دیگری را هم، هر کدام به نوعی، خواهد گرفت. حتی کره شمالی که در فاصله خیلی دورتری از منطقه قرار دارد از تأثیر این تحرکات معاف نخواهد بود. حکومت پیونگ یانگ بدرستی خطری را که دور سرش می‌چرخد درک کرده است و می‌کوشد در این زمان که امریکا درگیر مسئله عراق است، با یک بازی حساب شده سیاسی از امریکائیاها برای بقای خود تضمین بگیرد. حال آنکه هر معامله‌ای هم که به اقتضای شرایط امروز بین پیونگ یانگ و واشینگتن صورت بگیرد، مشکل بتوان دوام آن را در آینده ضمانت کرد. چطور ممکن است با اینهمه تحولات و دگرگونیها در عرصه سیاست جهانی، در یک گوشه جهان، تنها نظام باقیمانده استالینیستی، با همان شکل و قواره و علیرغم فقر و فلاکت حاکم

بر کشور باقی بماند و از آن گذشته، به عنوان یک قدرت تهدید کننده اتمی عرض وجود و باج خواهی کند.

بعد از عراق نوبت کیست

* این عقیده در بعضی محافل وجود دارد که بعد از عراق نوبت ایران است. آیا شما هم بر این عقیده‌اید؟

- در صورتی که تحول فراگیر در منطقه مدنظر باشد ایران، خواه ناخواه، یکی از نخستین کشورهای است که در معرض آن قرار خواهد گرفت. تنها ایران نیست. سوریه، اسرائیل، عربستان سعودی، مصر و پاکستان هم ناگزیر باید خودشان را با ژئوپولیتیک جدید منطقه تطبیق دهند. در بعضی کشورها باید نظام سیاسی تغییر کند و در بعضی دیگر سیاست نظام برای امن کردن منطقه یک تحول همه جانبه ضروریست.

به این نکته بسیار ظریف و حساس توجه داشته باشیم که دغدغه اصلی طراحان سیاست جهانی، در دنیای بعد از جنگ سرد، مسئله امنیت است. کشورهای بزرگ صنعتی همگی در این دغدغه سهیم‌اند. همه آنها می‌خواهند آسوده زندگی کنند و آسودگی مستلزم فضای امن است. در این مورد هیچ اختلاف نظری بین آمریکا و اروپا و روسیه وجود ندارد. حادثه یازدهم سپتامبر زنگ خطری بود، بخصوص برای کشورهای قدرتمند و ثروتمند که متوجهشان کرد اگر ریشه‌های ناامنی در جهان نخشکد هیچ دژی، در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هر قدر هم حفاظت شده و محکم، از آسیب آن در امان نخواهد بود.

اختلاف نظری اگر وجود داشته باشد بر سر مقابله با ناامنی است و شیوه امن کردن جهان. بعد از جنگ دوم جهانی، کشورهای بزرگ میدان جنگ را به آنسوی مرزهای خودشان، به دوردستها انتقال دادند. در دو جنگ اول و دوم جهانی، اروپا و روسیه میدان اصلی جنگ بود و بیشترین صدمه جنگ به آنها رسید. وقتی در پایان جنگ دوم، سلاحهای اتمی و موشکی و تجهیزات خوفناک دیگر به زرادخانه‌ها علاوه شد، این کشورها دریافتند که اگر جنگی دیگر به همین صورت درگیرد با وجود چنین تسلیحات، پیامد قهری آن همان آپوکالیپس موعود یا دوره خوف آور پایان جهان خواهد بود.

جنگ بین قدرتهای بزرگ، و عمدتاً جنگ دو بلوک موسوم به شرق و غرب، به مدت نیم قرن، دور از مرزهای طرفین اصلی جنگ جریان داشت. به عبارت دیگر سرکردگان بلوک شرق و غرب، در سرزمین‌های دیگران و با دست دیگران و به هزینه دیگران زورآزمایی می‌کردند.

این نوع زورآزمایی، دو سوم جهان را درگیر تنش و بحران و اضطراب و ناامنی کرده بود. بدترین نوع کلنیالیسم، به نظر بنده، همین دوره بود که عصر پایان استعمار خوانده می‌شد و مستعمرات ظاهراً آزاد می‌شدند و استقلال پیدا می‌کردند اما عملاً وابسته می‌شوند به این یا آن بلوک و اربابان دنیا، چه در آنطرف و چه در اینطرف، وادارشان می‌کردند هر چه دارند بفروشند و اسلحه بخرند و کشورهايشان را به انبار اسلحه یا میدان جنگ و عرصه آزمایش سلاحهای تولیدی دیگران تبدیل کنند.

جنگ بین قدرتهای بزرگ، و عمدتاً جنگ دو بلوک موسوم به شرق و غرب، به مدت تقریباً نیم قرن به صورت جنگ سرد جریان داشت که از مشخصات آن، دور بود میدان جنگ بود از مرزهای طرفین اصلی جنگ، به عبارت دیگر، سرکردگان بلوک شرق و غرب، در سرزمینهای دیگران و با دست دیگران و به هزینه دیگران زورآزمایی می‌کردند.

بدترین نوع کلنیالیسم، به نظر بنده همان دوره جنگ سرد بود که کشورهای مستعمره آزاد می‌شدند و ظاهراً استقلال پیدا می‌کردند، اما عملاً وابسته می‌شدند به این یا آن بلوک و اربابان دنیا، آنها را در وضعی قرار می‌دادند که شلوارشان را هم بفروشند و اسلحه بخرند و کشورهايشان را به انبار اسلحه یا میدان جنگ و عرصه آزمایش سلاحهای تولیدی دیگران تبدیل کند.

به هر حال آسیب جنگ سرد عموماً به کشورهای جهان سوم می‌رسید. اما پس از پایان گرفتن جنگ سرد، ناگهان احساس شد که کانونهای بحران در دوران جنگ سرد اگر مهار نشوند آتشی که از این بحرانها برمی‌خیزد، دامان کشورهای بزرگ را هم خواهد گرفت و در یک جهان ناامن، برای آنها نیز امنیتی وجود نخواهد داشت. چند خطر، از طرف کشورهای مرفه غرب، در سالهای اخیر، مخصوصاً بعد از واقعه یازدهم سپتامبر، جدی گرفته شده است.

یکی خطر مهاجرین و مهاجرت‌هاست. انبوه مهاجرانی که از مناطق بحرانی جهان سوم می‌گریختند و به کشورهای مرفه پناه می‌بردند و پناه می‌جستند، خطر آفرین تشخیص داده شد. بنا بر این از چند سال پیش در اروپا و امریکا، مهار کردن موج مهاجرت یکی از هدفهای اصلی سیاست‌های ایمنی و ایمن‌سازی تلقی می‌شود. به هر حال، آسیب جنگ سرد عموماً به کشورهای جهان سوم می‌رسید. اما پس از پایان گرفتن جنگ سرد ناگهان احساس شد که کانونهای بحران اگر مهار نشوند آتشی که از این بحرانها برمی‌خیزد دامان کشورهای بزرگ را هم خواهد گرفت و در یک جهان ناامن، برای آنها نیز امنیتی وجود نخواهد داشت.

کشورهای مرفه و متنعم بیش از کشورهای فقیر به امنیت نیاز دارند و در

برابر ناامنی آسیب‌پذیرترند. به همین دلیل، چند سالی است که در اروپا و آمریکا مهار کردن موج مهاجرت یکی از اولویتهای سیاستهای ایمنی و تأمین آنها تلقی می‌شود و چون تضاد منافعی در این باره ندارند، بی‌سر و صدا و با همکاری همه‌جانبه این سیاست را دنبال می‌کنند.

خطر دیگر، تروریسم است که قبلاً هم به اشکال مختلف از مناطق درگیر بحران به مناطق امن جهان صادر می‌شد ولی نه آنچنان که ابعاد وحشت‌آورش قابل پیش‌بینی و پیشگیری نباشد. واقعه تروریستی یازدهم سپتامبر تازه‌ترین جلوه تروریسم در شکل مخوف آن بود که نشان داد این خطر تا کجاها می‌تواند پیش‌برود و تا چه اندازه تهدید کننده باشد.

خطر دیگر، اسلام‌پادزهر کمونیسم تلقی می‌شد و دنیای غرب آن را برای مقابله با کمونیسم در خدمت سیاست گرفت. در دوره بعد از جنگ سرد این اسلام‌سیاسی یا سیاسی شده جای کمونیسم را در زمینه تنش‌آفرینی و تحریک احساسات ضد غربی گرفته است.

اینها خطرهایی است که امنیت جهان مرفه را تهدید می‌کند. کشورهای مرفه جهان ناگزیرند برای دفع خطر، برای پیشگیری خطر چاره‌اندیشی کنند. خطرهایی را که متوجه امنیت کشورهای ثروتمند و قدرتمند است به طور موضعی و مقطعی نمی‌توان از میان برد. چاره‌اش امن کردن جهان است و امن کردن جهان مستلزم از بین بردن کانون‌های بحران و ایجاد تعادل در روابط اقتصادی و سیاسی شمال و جنوب، یعنی کشورهای مرفه و کشورهای محروم است.

کشورهای قدرتمند و ثروتمند مجبورند در این مسیر قدم بگذارند، به دلیل این که نفعشان اقتضا می‌کند. اما این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه کشورهای فاقد رشد یا در حال رشد هستند که اگر آمادگی برای مصالحه نداشته باشند و نخواهند در این راه قدم بردارند نتیجه حاصل نمی‌شود. سؤال بزرگ فعلاً اینست که این قبیل کشورها را باید با فشار آماده قبول نظم نوین جهانی کرد، یا این که باید منتظر شد و احتمالاً کمکشان کرد تا خودشان به تدریج و به طور طبیعی آمادگی پیدا کنند.

سیاست‌گذارانی که در حال حاضر کاخ سفید و واشنگتن را در اجاره خود دارند و در اطراف جورج بوش جونیور حلقه زده‌اند ظاهراً بر این عقیده‌اند که «فی‌التأخیر آفات» و دست کم تعدادی از کشورها را در مناطق بحرانی و بحران خیز باید به اجبار از محور شرارت خارج و به محور شراکت وارد کرد. نوع تغییرات و تحولات و شیوه به اجرا در آوردن این سیاست، البته در همه جا یکسان نیست.

در این طقه بندی جای ایران کجاست؟

* امریکا، ایران را یکی از سه ضلع محور شرارت نامیده است. در چنین حالتی ایران جزو کدام دسته از کشورها قرار می‌گیرد. کشورهایی که باید تغییرات را به آنها تحمیل کرد یا آنها که باید منتظر شد و تحملشان کرد تا از درون متحول شوند؟

- مسئله ایران دو بعدی است. یک بعد خارجی دارد و یک بعد داخلی. از لحاظ خارجی در صورتی که قرار باشد جهانی با مشخصاتی که عرض کردم وجود پیدا کند، نظام کنونی ایران به دلیل ماهیت ستیزه جو و ارتجاعی و بحران آفرین آن در قالب چنین جهان نمی‌گنجد.

در عین حال، نظام کنونی ایران با بحران شدید داخلی روبروست. وضعیت کنونی کشور یک وضعیت انفجاری است. سوء مدیریت سیاسی، آشفتگی اداری، نابسامانی اقتصادی، فساد مالی، لجام گسیختگی دستگاه قضائی، جنگ بیرحمانه قدرت، تسلط نهادهای غیر انتخابی بر انتخابی، ناکامی جنبش اصلاح طلبی، نارضایتی عمومی، اعتیاد، فقر، فحشاء، بیکاری، ایدز، طغیان جوانان، عصیان زنان و انواع دیگر مشکلات، دگرگونی اوضاع را در ایران اجتناب ناپذیر کرده است.

این دو عامل، یعنی عامل تأثیرگذار خارجی و عامل تأثیرپذیر داخلی، وقتی تقارن پیدا کنند شرایطی به وجود می‌آورند و حکومت را در وضعی قرار می‌دهند که یا باید تن به تحول بدهد یا انفجار بزرگ را بپذیرد.

دیر نخواهد بود که نظام کنونی ایران در برابر چنین گزینشی قرار گیرد، البته در صورتی که حوادث غیر منتظره صورت معادله را تغییر ندهد و در بر همین پاشنه بچرخد و اوضاع بر همین منوال پیش برود.

«این گفتگو در پانزدهم ژانویه ۲۰۰۳ از رادیو صدای ایران پخش شد»